



پنج دریا کوارسٹیک



انجمن سوادیات آئینی افغانستان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پنجہ برضریح خورشید

پنجہ برضریح خورشید

سید سکندر حسینے بامداد

محرم ۱۴۴۸

طغیان کنند عجزی دریاچه‌های شور
از دست من رها شود نه عنان اشک



وقتش رسیده است که با کاروان اشک
شعری بخوانم از غم تو با زبان اشک

تقویم در محرم خون تو ایستاد
فریاد زد رسید دوباره زمان اشک

طغیان کنند جمله‌ی دریاچه‌های شور
از دست من رها بشود تا عنان اشک

برپا شده به داغ تو فواره‌های خون
آتشفشان سینه‌ی ما ترجمان اشک

همواره سهم ماست تو را گریه می‌کنیم
دنیای ما خلاصه شده در جهان اشک

هر سال با غم تو به معراج می‌رویم
رفتیم پله پله از این نردبان اشک

هنگامه‌ی عزای تو جاری ست خون دل
از زخم تو برآمده، ای عشق! جان اشک



در غروب نام تو را جاری زخم
دلشک در کرانه ی زنجیرین خون



باگریه خیره در افق بی کران خون
پاشیده رنگ تیره‌ای در آسمان خون

در هر غروب نام تو را جار می زنم
دلتنگ در کرانه‌ی رنگین کمان خون

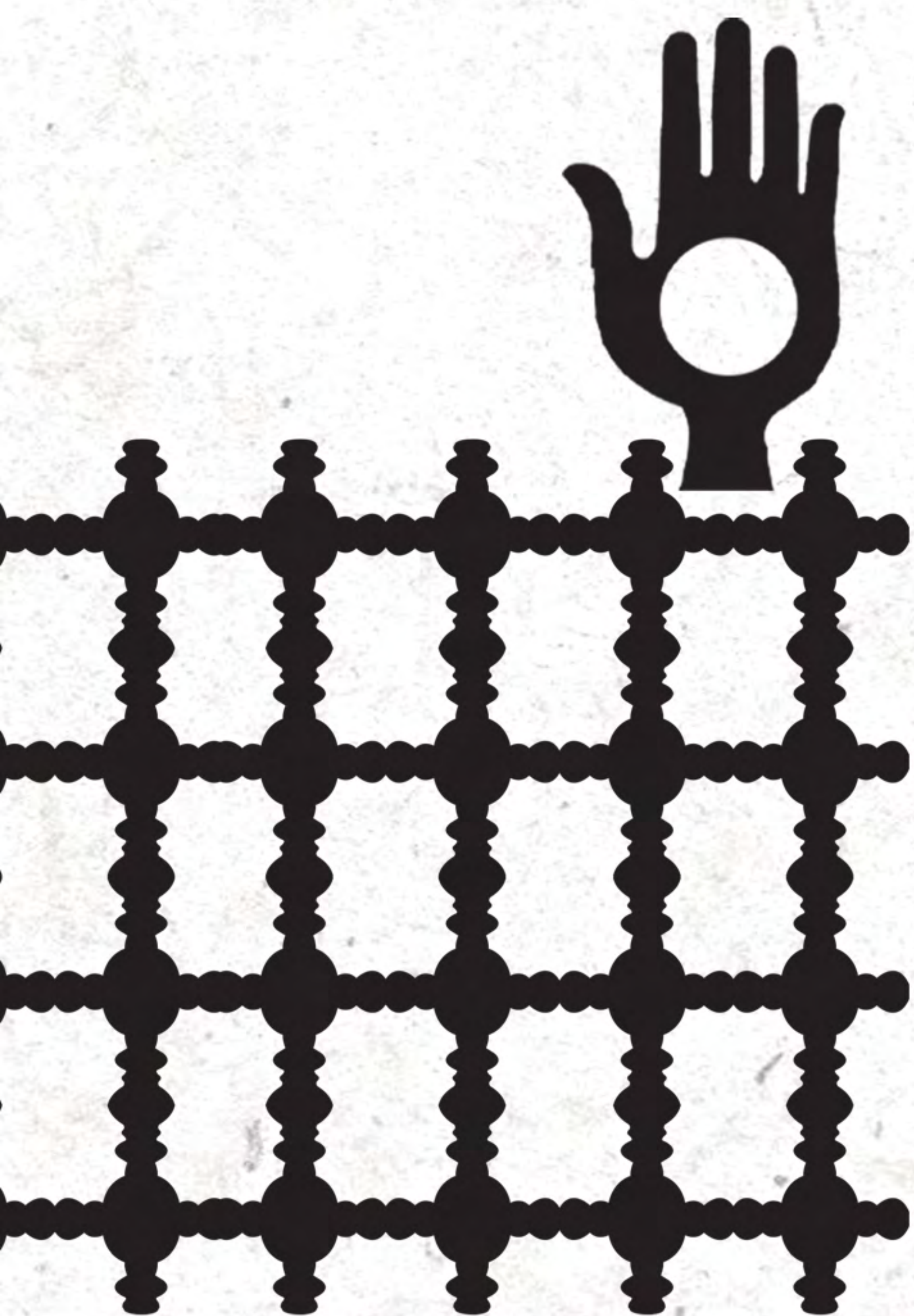
گل می کند گلوله‌ی اندوه در دم
با جلوه‌های تازه‌ای از کهکشان خون

جوشید داغت از دل توفانی تنور
از زخم‌ها وزمزمه‌ی جاودان خون

رمز قیام سرخ سپیدارهای سبز
با نام تو گذشته‌ام از هفت خوان خون

تاریخ در مسیر زمان برده با خودش
راز کتیبه‌های تو را با نشان خون

با هر حروف تلخ لهوف تو خوانده‌ام
هر بار چیز تازه‌ای از داستان خون



درموقع عبادت حق نیز صبح و شام
سری غم عشق تو بر آستان خاک



شد لحظه‌ی که پیکر تو میهمان خاک
جاری ست خون شعله‌ورت دررگان خاک

در کربلا قیامت وقد قامت غم است
وامانده از تحیر زخمت دهان خاک

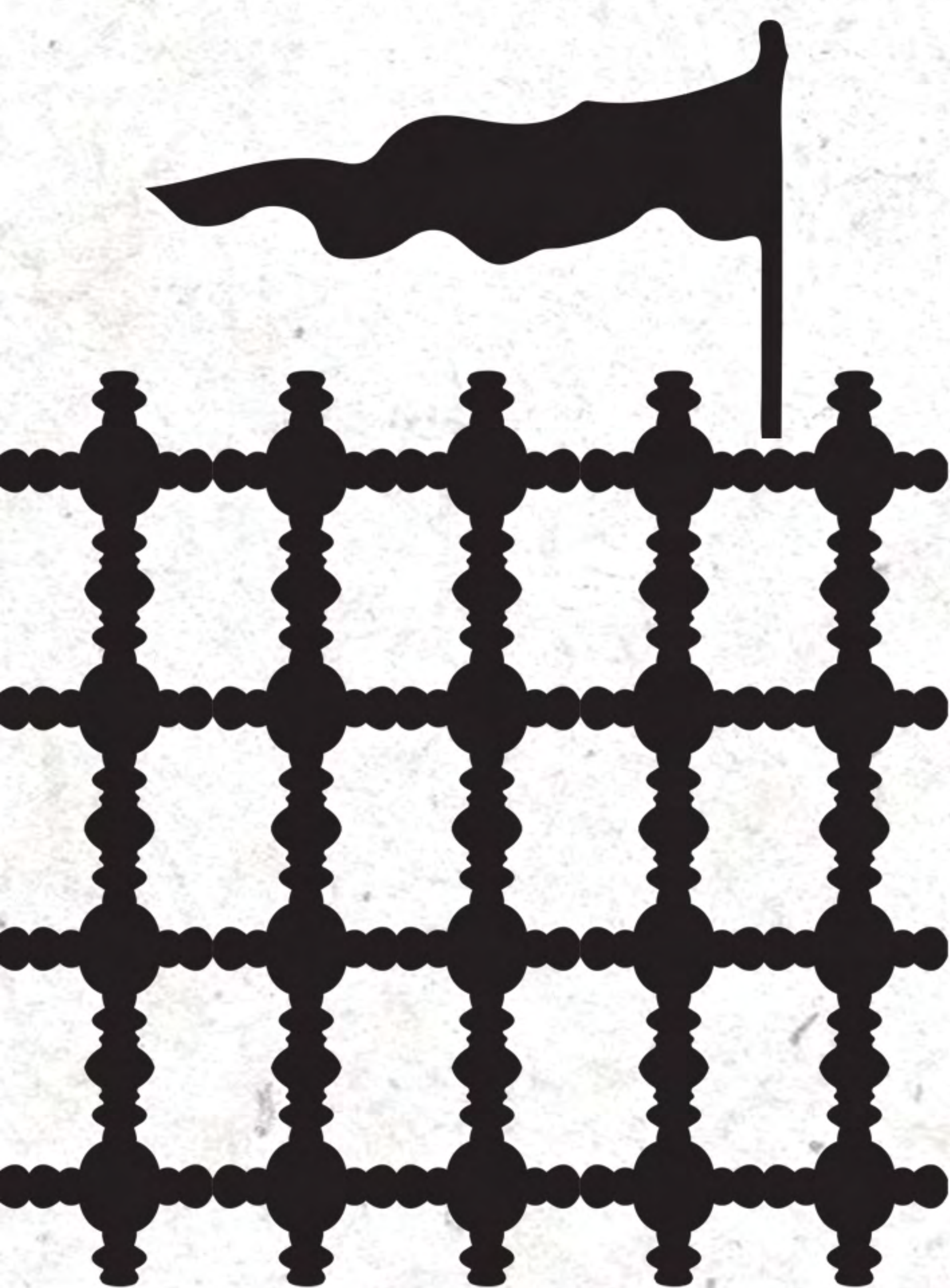
وقتی صدای زلزله الارض شد بلند
برخاستم به یاد تو بایک تکان خاک

از رنج‌های شعله‌ور من برون زدند
یا قوت‌های زخمی و گنج نهان خاک

در موقع عبادت حق نیز صبح و شام
سرمی نهم به عشق تو بر آستان خاک

با اینکه ریخت خون تو بر دامن زمین
گل‌های سرخ غنچه زدند از میان خاک

رود از ازل به یاد لب خشک تو گریست
بر باد رفت از غم تو دودمان خاک





نه جانم از رخ تو چوین است روی داشت

صف بستن باغ لاله به وقت اذکن باد



عطر عجیب با وزش ناگهان باد
پیچیده بوی خون تو بر گیسوان باد

تا جانماز سرخ تو پهن است روی دشت
صف بسته باغ لاله به وقت اذان باد

هفتاد و دو شکوفه‌ی زخمی به یاد تو
پوشیده‌اند جامه به رنگ خزان باد

می سوخت در میانه‌ی گودال آیه‌ها
در شعله‌ها و همهمه‌ی بی‌امان باد

چرخیده‌است سینه به سینه هزار سال
نجوای عاشقانه‌ی تو در بیان باد

قرن است پشت قرن که رقصیده پرچمت
بر روی شانه‌های همیشه جوان باد

تو آن گلی که درهمه جا پخش می‌شوی
عطر خوش تو رایحه و ارمغان باد



عشق در محرم نمی شود مرور
هر سال فصل تازه ای از این ناز



هرگز نبود تشنگی ات در گمان آب
لب‌های خشک اصغر و رود روان آب

باب الحوائج است که بر دوش می‌کشد
با مشک پاره زحمت بارگران آب

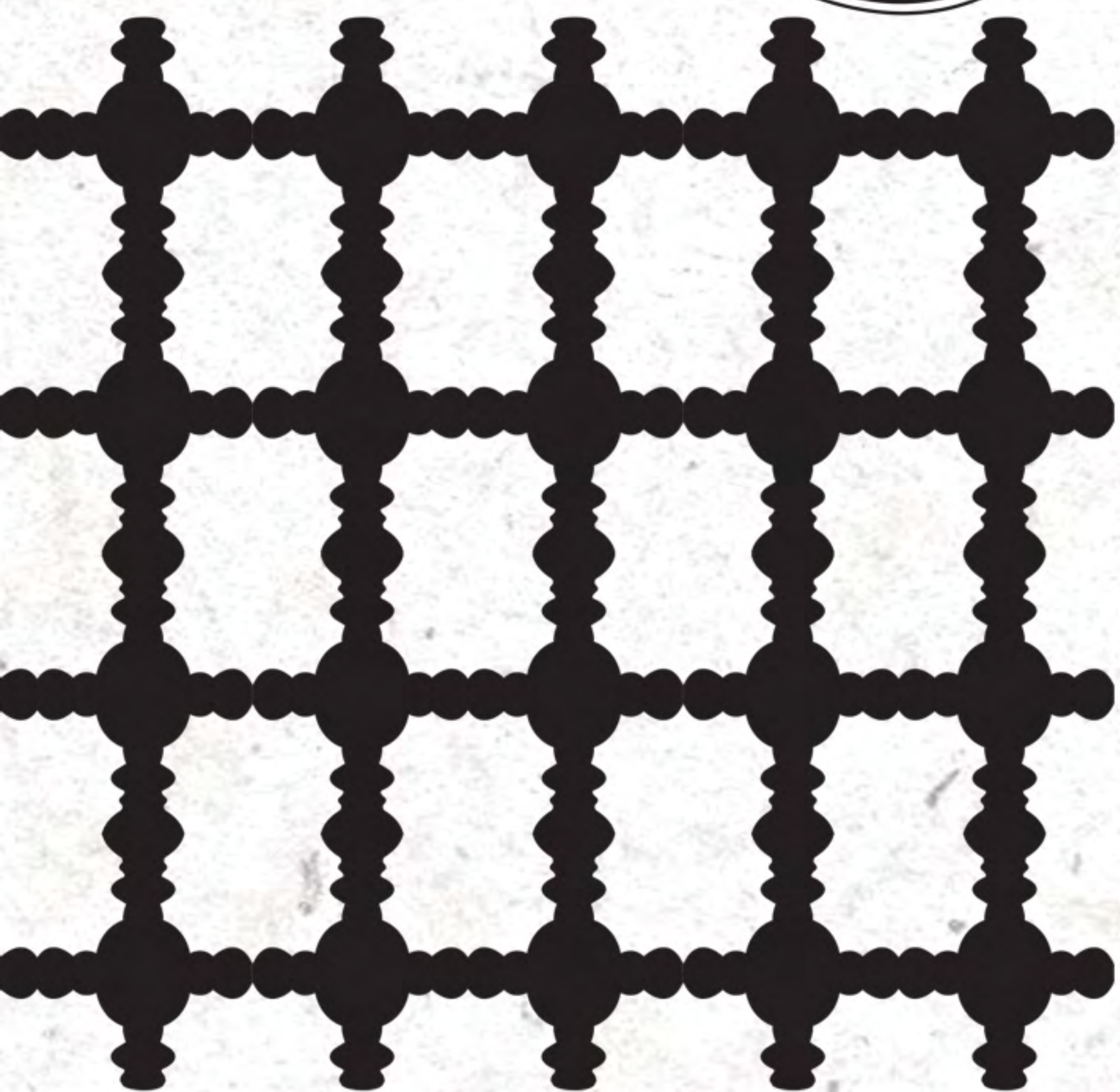
با هر صدای العطش آتشفشان شده
از داغ تو همیشه دل مهربان آب

هر بار شکل تازه‌ای تصویر می‌شود
در ذهن من تجسمی از قهرمان آب

نام ترا گرفتم و تبدیل شد به خون
چیزی نمانده بیش از این در توان آب

رود فرات نام تو را جار می‌زند
گل کرده‌است نام تو روی لبان آب

با عشق در محرم تو می‌شود مرور
هر سال فصل تازه‌ای از امتحان آب



پنچ پیر خوار سسٹیک

سید سکندر حسینے بامداد



انجمن سنن و ادبیات آئینی افغانستان